

انوش صالحی

• انوش صالحی تاریخ نگار جنبش چپ، در آستانه ی چهل و ششمین سالگرد جنبش فدایی در این مقاله ی خود، به اتهاماتی که در مورد نویسنده ی کتاب «حماسه ی سیاهکل» متوجه ی او شده پاسخ می دهد و تاکید می کند که نویسنده ی این اثر، کس دیگری جز حمید اشرف نمی تواند باشد ...

اخبار روز: www.akhbar-rooz.com
دوشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۹۵ - ۶ فوریه ۲۰۱۷



نسخه ابتدایی «حماسه سیاهکل» را در سالهای آغازین تحقیق و پژوهش بر روی جنبش فدایی که حاصلش تاکنون انتشار کتاب «اسم شب، سیاهکل» بوده است دوستی در ایران از سر لطف در اختیار من قرار داد. لطف از آن جهت که او نیز همانند تنی چند از یاران حلقه مصطفی شجاعیان برغم انتقاد از بخش‌هایی از کتاب «مصطفی شجاعیان و رومانیسم انقلابی» همچنان با من در مسیر دشوار بازخوانی تاریخ چپ نوی ایران همراه و همدل بوده‌اند و هستند. وقتی نسخه تاپیی «حماسه سیاهکل» را برای اولین بار رویت کردم دو موضوع قبل از تورق متن اصلی مورد توجه من قرار گرفت. نخست تاریخ انتشار آن در ۱۶ بهمن ۱۳۶۳ توسط کسانی بود که خود را اعضای «یک هسته انقلابی» می‌نامیدند. این تاریخ برای کسانی که در آن زمانه زیسته و با فضای سیاسی وقت مانوس بودند کمی سوال‌برانگیز است که چطور در آن دوره‌ی بدفرجام عده‌ای با پذیرفتن خطر اقدام به انتشار و پخش آن کرده بودند. مورد بعدی مقدمه‌ی کوتاه اعضای این «هسته انقلابی» بود که نمایانگر موضع سیاسی آنها بود. در این مقدمه آمده است:

۱-هدف از نشر "حماسه سیاهکل" توسط "هسته" ما بازگو کردن دقیق آن است. به خاطر اندوختن تجربه برای حرکت بعدی. چون ما معتقدیم تا زمانی که (امپریالیسم- ارتجاع) در جهان نفس می‌کشد و قدرت نمایی می‌کند تنها راه نجات توده و طبقه کارگر از چنگ آن، توسط عالی‌ترین شکل مبارزه و گسترده شدن آن در سطح جهان صورت می‌گیرد. ولو آنکه اشکال دیگر نیز، در همه حال در جوار این شکل از مبارزه قابل اجرا باشد.

۲- تجربیات "جنبش مسلحانه پیشتاز" علیه امپریالیسم- ارتجاع در مکان ایران یکی از ظریفترین، دقیقترین و پربارترین تجربیات جهانی به سهم خود می‌باشد. چون موقعیت "منطقه" از نظر اقتصادی و سیاسی برای امپریالیسم حیاتی است. لذا شیوه کاربرد ضدانقلاب جهانی نیز علیه حرکات پارتیزانی از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. امپریالیسم در چنین وضعی از رسوخ در سازمان‌ها و گروه‌های خودی بیشترین نفوذ را در جنبش می‌نماید. بویژه اگر این گروه‌ها و سازمان‌ها به عالی‌ترین شکل مبارزه پی نبرده باشند. با تجربیات اخیر که ضدانقلاب جهانی از جنبش‌های مسلحانه کسب کرده است حرکاتی را نیز برای نفوذ در سازمان‌های چریکی انجام می‌دهد که شناخت آن خود مطلب دیگری است و در این مختصر نمی‌گنجد.

۳- برخلاف گفته‌ها و نوشته‌ها "جنبش سیاهکل- تهران" نشئت گرفته از گروه جزئی نبود. اگر چه گروه جزئی بویژه آنها که در ایران ماندند به شکلی از مبارزه مسلحانه معتقد بودند که بعدها آن را نیز در ایران قابل اجرا نمی‌دانستند! نفوذ ساواک در گروه توسط فردی به نام "عباس شهریاری" با نام مستعار "اسلامی" که عضو تشکیلات تهران حزب توده بود و معرفی این فرد به گروه و حمایت از او توسط جزئی خود داستان جداگانه‌ای دارد. ولی گفتن دارد که توسط ساواک برای رسوخ در گروه‌های نیمه مسلح بخصوص در گروه جزئی هدف‌های درازمدتی را دنبال می‌کرد که نتایج آن در زندان‌های شاه و سیاست‌هایی که بعد از ضربه سال ۵۵ چریک‌های فدایی خلق انجام داد - و موقعیتی که از زمان خیزش ۲۲ بهمن برای افراد بازمانده گروه جزئی کسب می‌کرد و انشعاب‌های پی در پی در درون چریک‌های فدایی از سال ۵۵ به بعد از آن جمله بود.

۴- به هر رو "حماسه سیاهکل" که توسط یکی از اعضای اصلی گروه (سیاهکل - تهران) و رابط شهر و کوه نوشته شده و تا به حال منتشر نگردیده، به سه دلیل توسط "هسته" ما منتشر می‌گردد: نظامی، سیاسی، فرهنگی.

الف- فرهنگی

انسجام ایدئولوژیکی [و] بها دادن به وضعیت فکری افراد گروه چه در شاخه‌های شهر و چه در جنگل به درستی انجام نگرفته بود. با وجود تئورسین‌هایی نظیر رفیق پویان و رفیق احمدزاده هنوز تئوری جنبش مسلحانه پیشتاز برای افراد گروه هضم نشده بود. در یک کلام "جنبش مسلحانه پیشتاز" به طور کامل تئوریزه نشده بود. اگر چه فرهنگ کارگری با ابعاد مختلف در افراد جنبش نفوذ داشت و اشکال برجسته و انسانی آن را در ذره ذره کلمات جزوه و اعمال و رفتار رفقا در تمام لحظات می‌توان مشاهده کرد و براستی می‌توان از آن آموخت.

ب- سیاسی

گروه قبل از آنکه تشکیلات خود را در شهر آماده نبرد مسلحانه و ضربه زدن به ضدانقلاب نماید و قبل از آنکه به توافق کامل در مورد این عمل برسد و به جهات دیگری که به طور کامل در جزوه آمده حمله به پاسگاه را آغاز می‌کند و رهبری اصرار دارد از این حمله "تبلیغ مسلحانه" را نتیجه بگیرد غافل از آنکه در شرایط استبدادی حاکم در بطن هر عمل مسلحانه‌ای به خودی خود "تبلیغ" نیز نهفته است و مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک است ولی گروه توسط این سیاست اشتباه آمیز ضربه دیگری بر پیکر خود وارد می‌سازد.

ج- نظامی

آنطور که در جزوه مشخص شده، گروه جنگل با آنکه سراسر جنگل‌های گیلان و قسمتی از مازندران را شناسایی کرده بود و بعد از اولین ضربه می‌بایستی طبق اصول "استراتژیکی عمل مسلحانه" خود در جای ضربه زده توقف نکند و "تحرك مطلق" را در نظر داشته باشد، متوقف می‌شود و استراتژی "کانون" را به مرحله اجرا در می‌آورد! و این نشناختن و عمل نکردن دقیق هدف‌های نظامی، یکی دیگر از عوامل مهلک ضربه پذیری بوده است.

زنده‌باد جنبش مسحانه پیشتاز

مرگ بر ارتجاع- امپریالیسم

نشر یک هسته انقلابی

شانزدهم بهمن ماه ۶۳

نقل کامل مقدمه بدون اظهارنظری در باره درستی یا نادرستی محتوایش از آن رو ضرورت دارد تا دیدگاه کسانی که با

عنوان «یک هسته انقلابی» مبادرت به انتشار آن کرده بودند آشکار شود. استنباط اولیه من این بود که مقدمه این اثر بیش از همه به آرای طیفی از چریک‌های فدایی نزدیک است که با تاکید بر نظریات امیرپرویز پویان و مسعود احمدزاده در همان ماه‌های نخست انقلاب از سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران جدا شدند. از سوی دیگر دوستی که این کتابچه را در اختیار من قرار داد در ابتدا هیچ توضیحی در باره منشأ این اثر نداد و تنها به ذکر این نکته اکتفا کرد که این را نیز در میان اسنادش یافته است، اسنادی که تا آنوقت، برای تالیف کتاب «مصطفی شجاعیان و رومانیسم انقلابی»، بسیار از آن بهره برده بودم. برای من که با اثر منحصر بفردی در ارتباط با تاریخ جنبش فدایی روبرو شده بودم محتوای خود متن و اطلاعاتی که برای اولین بار از آنها آگاه می‌شدم مهمتر از چگونگی انتشار و ماهیت منتشرکنندگان آن بود چرا که تا آنوقت آنچه در باره تاریخچه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و مجموعه فعالیت‌های منتهی به واقعه سیاهکل منتشر و گفته شده بود اطلاعاتی کلی و بسیار شبیه هم بود.

در طول کار پژوهشی بر روی کتاب «اسم شب، سیاهکل» و به هنگام گفتگو با فعالین جنبش فدایی سخنی از «حماسه سیاهکل» به میان نمی‌آوردم. هدفم از این کار راستی‌آزمایی محتوای نوشته‌ای بود که اطلاعات دست اولش در هیچ منبع و ماخذی پیدا نمی‌شد هرچند مدت کوتاهی پس از آن با دسترسی به کتاب «نهضت امام‌خمینی، جلد سوم» نوشته سیدحمید روحانی [۱] متوجه شدم بخشی از اطلاعات آن کتابچه در این کتاب درج شده است. این جستجو و راستی‌آزمایی «حماسه سیاهکل» با بررسی مطبوعات وقت و گفتگوهایی که انجام می‌دادم به همراه نگارش کتابم ادامه یافت. انتشار کتاب «چریک‌های فدایی خلق، از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷» [۲] از یک سو مرا خشنود کرد که آنچه نزد من است همچنان منحصر بفرد است و از سوی دیگر به این کنجکاویم دامن زد که چرا در کتاب مزبور که بر اساس مجموعه اسناد باقی‌مانده از ساواک و سایر نهادهای نظامی و امنیتی رژیم گذشته شکل گرفته است هیچ نشانی از این اثر نیست. وقتی برای اولین بار فصلی از کتابم را با عنوان «جاده‌های شبانه» ابتدا در «فصلنامه باران» و سپس در سایت «اخبار روز» منتشر کردم از طرف برخی از دوستان دور و نزدیک در مورد منابع مورد استفاده در این فصل مورد پرسش قرار گرفتم. کتاب «اسم شب، سیاهکل» در مراحل پایانی آماده‌سازی برای انتشار بود که یک روز فرخ نگهدار تماس گرفت و بدون آنکه نامی از حماسه‌ی سیاهکل برسد به طور مبهم و سربسته از من در مورد اثر ناشناخته‌ای از حمید اشرف پرس و جو کرد. در ادامه گفتگو متوجه شدم که او نیز به نسخه‌ای دست‌نویس از این اثر دست یافته است.

با انتشار کتاب «اسم شب، سیاهکل» و سپس «حماسه سیاهکل» پرسش‌ها در مورد ماهیت این اثر ادامه یافت. در ادامه آقایان فریبرز سنجری و مهدی سامع در دو مقاله جداگانه منتشر شده در چند سایت، این نوشته را نه از آن حمید اشرف بلکه محصول تلاش دواپر رسمی داخل کشور دانستند.

مهمترین موضوعی که در پس پرسش‌های دوستانم و نیز مطالعه دو مقاله منتشر شده با آن روبرو شدم بحث خود اثر نبود که به باورم تنها می‌تواند از آن حمید اشرف باشد بلکه پاسخ به این پرسش درست و اساسی بود که چرا هیچ یک از فعالین دوره‌های مختلف جنبش فدایی آن را ندیده و نخوانده‌اند. این بار باز به سراغ همان دوستی رفتم که این نوشته را برای اولین بار در اختیار من قرار داده بود. او در یک تماس تلفنی توضیح داد که این نوشته به همراه تعدادی از نوشته‌های مصطفی شجاعیان از درون کیف یا چمدانی که به امانت در نزد یکی از یاران مصطفی شجاعیان باقی مانده بود در نخستین روزهای پس از انقلاب به دست آنها می‌رسد و نسخه‌ی تاپیی از آن تا سال ۱۳۶۳ در میان آثار منتشر نشده شجاعیان باقی می‌ماند. در سال ۱۳۶۳ با تغییر شرایط سیاسی و ضرورت جابجایی منابع و اسنادی که از شجاعیان در نزدش باقی مانده بود متوجه حماسه‌ی سیاهکل می‌شود. سپس به کمک چند نفر با هدف اینکه این اثر از نابودی نجات داده شود آن را در ۵۰ نسخه تکثیر و پخش می‌کنند. به گفته او آنچه در مقدمه این اثر آمده است محصول همان شرایط سیاسی است، شرایطی که آنها را مجبور کرد به جای تحویل مستقیم آن به دیگران، نسخه‌هایی از آن را شبانه در معابر عمومی و کیوسک‌های تلفن شهرهای رشت و تهران بگذارند. مجید طوسی یکی از کسانی که در سال‌های پس از انقلاب به همراه جمعی از علاقمندان مصطفی شجاعیان در زمینه انتشار آثار به جا مانده از او مشارکت داشته است در باره روند انتشار «حماسه سیاهکل» می‌گوید:

در روزهای پس از انقلاب به هنگام آماده سازی آثار به جا مانده از مصطفی شجاعیان در چهارچوب انتشارات انقلاب کار تایپ برخی از آن آثار از جمله «حماسه سیاهکل» به من واگذار شد. نسخه ابتدایی «حماسه سیاهکل» یک نسخه تاپیی معمولی بود که روی جلد آن نام‌های "حماسه سیاهکل/حمید اشرف" با خودکار نوشته شده بود. در سال ۱۳۵۸ برخی از نوشته‌های شجاعیان توسط انتشارات انقلاب منتشر شد. با تغییر شرایط سیاسی تعدادی از آثار آماده شده او و همچنین «حماسه سیاهکل» امکان انتشار پیدا نکرد و در نزد ما باقی ماند تا اینکه در سال ۱۳۶۳ توسط جمع معدودی که من نیز یکی از اعضای آن بودم بازتکثیر و منتشر شد.

وقتی متوجه شدم که منشای اولیه این اثر نه تشکیلات سازمان چریک‌های فدایی خلق بلکه تشکیلات «جبهه دموکراتیک خلق» بوده است به جستجو در باره سابقه این اثر در میان بازماندگان آن تشکیلات پرداختم. تاکنون بیژن فرهنگ آزاد در تماسی تلفنی تایید کرده است که با این نوشته برای اولین بار به هنگام حضور در خانه تشکیلاتی که دیگر اعضای آن نادر شایگان شام اسبی و حسن رومینا بودند آشنا شده و آن را همانند سایر جزوه‌ها و نوشته‌هایی که در آن دوره به دست‌شان می‌رسید مطالعه کرده است. او حتی به یاد دارد که بخش مربوط به چگونگی اعتماد عده ای از افراد گروه جزئی به عباس شهریاری (اسلامی) بین او و آن دو تن دیگر مورد بحث قرار گرفته بود. بیژن فرهنگ آزاد همچنین توضیح داد که از روند انتشار آن در سال‌های پس از انقلاب اطلاعی ندارد.

در جستجو برای یافتن نمونه‌های دیگری از این اثر، نسخه دیگری نیز در ایران یافت شده است که شبیه نسخه خطی موجود در نزد فرخ نگهدار است. لازم به توضیح است که دستخط این اثر از حمید اشرف نیست، دو صفحه از نسخه خطی حماسه‌ی سیاهکل در بخش ضامم این مقاله منتشر می‌شود به امید آنکه صاحب دستخط توسط فعالین جنبش چپ سال‌های قبل از انقلاب شناخته شود.

آنچه اهمیت «حماسه سیاهکل» را در روند بررسی تاریخی جنبش چریک‌های فدایی خلق ایران دوچندان می‌کند گزارش حمید اشرف به عنوان فردی موثر و کلیدی است که از نزدیک در جریان جزئیات ماه‌ها و روزهای قبل از رخداد سیاهکل بوده است. در دوره‌ای طولانی نگاه تاریخی به این جنبش تنها منحصربه‌فرد نوشته قبل از انقلاب بود و فعالین جنبش فدایی از طیف‌های گوناگون هر سال تنها به ذکر کلیاتی می‌پرداختند که برگرفته از محتوای همان منابع اندک بود. آن نوشته‌ها تنها نگاهی کلی و یا حماسی به آن واقعه داشتند و از ذکر جزئیات روابط و حوادث به دلیل عدم شناخت و یا به دلیل برهم خوردن آن ساحت حماسی خودداری می‌کردند اما با همه اهمیتی که می‌توان برای این نوشته برشمرد در نگاه و نقد عده‌ای از بازماندگان جنبش فدایی «حماسه سیاهکل» اثری متعارف در چهارچوب اسناد و یاد‌های به جا مانده از سازمان به شمار نمی‌آید و آنها با طرح پرسش‌هایی موضعی سوال برانگیز در باره اصالت این نوشته دارند که این پرسش‌ها به موارد زیر خلاصه می‌شود و پاسخ من به عنوان منتشر کننده حماسه سیاهکل، به آن پرسش‌ها چنین است:

۱- چرا نشانی از این اثر در اسناد سازمان چریک‌های فدایی خلق یافت نمی‌شود؟

در میان شبهات ایجاد شده یکی از مهمترین موارد این است که چرا هیچ نشانه‌ای از این اثر در میان اسناد به جامانده از سازمان به چشم نمی‌خورد و یا اینکه چرا هیچ یک از بازماندگان سازمان از سال‌های قبل از انقلاب آن را ندیده‌اند؟ شواهد نشان می‌دهند آن بخش از آثار و اسناد عمومی چریک‌های فدایی (اعلامیه، کتاب و جزوه) که از آغاز تا انقلاب باقیمانده بود توسط سازمان فدایی در مجموعه‌هایی منتشر شده است و آنچه مربوط به اسناد درون سازمانی بوده است در جریان حمله ساواک به خانه‌های سازمانی یا به دست ساواک افتاده و یا از بین رفته است. اگر هم چیزی از آن اسناد باقی مانده باشد تاکنون در دسترس همگان قرار نگرفته است. موارد بسیاری وجود دارد که هیچ ردی از آن آثار درونی در اسناد و مدارک منتشر شده سازمان دیده نمی‌شود ولی نمی‌توان وجود آنها را انکار کرد مانند تعدادی از نوشته‌های تحقیقاتی گروه احمدزاده- مفتاحی که تنها نامی از آن نوشته‌ها باقی است و خود نوشته‌ها یافت نمی‌شوند. به این موارد می‌توان مکاتبات مصطفی شجاعیان با رهبری سازمان و یا آثاری که او برای مطالعه و اظهارنظر در اختیار رابطین سازمان قرار می‌داد را اضافه کرد و اگر آینده‌نگری مصطفی شجاعیان در حفظ و نگهداری و انتشار آنها نبود - با توجه به محتوای شان- معلوم نبود اگر امروز آن اسناد یافت و به نام شجاعیان منتشر می‌شد او و انتشار دهندگان شان با چه حجم وسیعی از اتهامات روبرو می‌شدند. شجاعیان نوشته‌هایش و آنچه را که حتی توسط گروه‌های دیگر منتشر می‌شد نه در خانه‌های سازمانی بلکه در نزد دوستان غیرتشکیلاتی به امانت می‌گذاشت و همین باعث شد تا از گزند حملات و جستجوی ساواک در امان بماند [۳] ترفندی که در مورد چریک‌های فدایی خلق نه تنها نمی‌توان سراغ گرفت بلکه به هنگام حمله ساواک و یا جابجایی‌های ناخواسته، نابودی هر آنچه در خانه‌های سازمانی وجود داشت در دستور نخستین وظایف قرار داشت به همین دلیل است که از میان آثار مربوط به سازمان تقریباً تنها آن بخشی باقی مانده است که به صورت اعلامیه و یا کتاب به صورت عمومی منتشر شده است [۴].

اما چرا هیچکدام از بازماندگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در دوره‌های مختلف موفق به رویت «حماسه سیاهکل» نشده‌اند؟ برای پاسخ به این پرسش لازم است به سیستم گردش هرگونه نوشته‌ای در سازمان اشاره شود که دارای درجه بندی بوده و موارد بسیاری وجود داشته است که برخی از اعضای سازمان از آنها کاملاً بی‌خبر بوده‌اند از جمله می‌توان به بحث‌های حمید مومنی با گروه ستاره معروف به پروسه تجانس و یا مباحثات او با

مصطفی شجاعیان اشاره کرد. از این نظر تشکیلات مصطفی شجاعیان از وضعیت مطلوبتری برخوردار بود. شجاعیان تأکید بسیاری داشت تا نوشته‌هایش توسط پارانش خوانده و نقد شوند ولی در تشکیلات چریک‌های فدایی خلق به ندرت اثری با چنین رتبه‌بندی (با تأکید چندباره در پانویس‌ها در مورد بار امنیتی جزوه) به دست همه اعضا می‌رسید. در این مورد مجید عبدالرحیم‌پور خاطره قابل تأملی را تعریف می‌کند. او می‌گوید: در نشست دو نفره در سال ۱۳۵۵ (پس از جان‌باختن حمید اشرف و رفقاییش) حسن فرجودی به او اطلاع می‌دهد که نوشته‌ای از بیژن جزنی در سازمان موجود است که به دلیل بار اطلاعاتی شماره دو صفر دارد. آیا بایستی آن را منتشر کرد یا نه؟ عبدالرحیم‌پور تازه در آن نشست از وجود نوشته‌ای از بیژن جزنی با عنوان «نبرد با دیکتاتوری» در سازمان مطلع می‌شود در حالیکه مسئولیت دو تیم سازمان در رشت بر عهده او بود. [۵]

۲- نقش مصطفی شجاعیان

وقتی که تنی چند از منشای اولیه این اثر آگاه شدند برای‌شان این سوال مطرح شد که با توجه به تبحر و دغدغه شجاعیان نسبت به تاریخ معاصر آیا این نوشته نمی‌تواند از آن او و یا حاصل همکاری او با حمید اشرف باشد؟ مقایسه «حماسه سیاهکل» با مجموعه نوشته‌های شجاعیان این فرض را بعید می‌نمایاند. اما در مورد نقش شجاعیان در تشویق حمید اشرف به نگارش آن و حتی این فرض که این اثر برای ویرایش و یا بازبینی به شجاعیان سپرده شده باشد می‌توان اندکی تأمل کرد چرا که شجاعیان هم برای واقعه سیاهکل در روند جنبش مسلحانه اعتبار بسیاری قائل بود و هم اینکه در همان زمان با سازمان مجاهدین خلق در نگارش برخی نوشته‌ها برای آن سازمان و نیز نوشته‌هایی برای پخش در رادیوهای برون مرزی همکاری داشت. شجاعیان تا بهار ۱۳۵۲ که تشکیلاتش همچنان سرپا و مستقل بود از اعتبار قابل توجه‌ای در نزد هر دو سازمان برخوردار بود و اگر همکاری در این زمینه اتفاق افتاده باشد بایستی متعلق به همان دوره باشد چرا که پس از آن و با فروپاشی تشکیلات «جبهه دموکراتیک خلق» و پیوستن باقی مانده آن تشکیلات به سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران دوران قدرت و اعتبار شجاعیان در نزد فداییان خلق نیز رو به افول گذاشت و در نهایت، منجر به جدایی‌اش شد. اگر شجاعیان نقشی هر چند جزئی در روند پدید آمدن «حماسه سیاهکل» داشته باشد آیا نادیده گرفتن و کنار گذاشته شدن آن در تشکیلات فداییان را نمی‌توان در راستای سیاست شجاعیان‌زدایی سازمان ارزیابی کرد. او در فرازی از هشت‌نامه مشهورش می‌نویسد: "رفقا نمی‌خواهند چیزی به نام چریک‌های فدایی خلق انجام شود که دست من در کار باشد" [۶] این سخنش مربوط به دوره‌ای است که او برای کمک در زمینه انتشار نشریه‌ای (نبرد خلق) و تهیه برخی "جنگ افزارها" به مشهد فرستاده شده بود. پس از جدایی‌اش از سازمان چه در «جمعیتی سه ساله» و چه در اعلامیه‌ها و مطالب نشریه نبرد خلق تلاش می‌شود تا هیچ اثری از او و گروه منسوب به او نباشد به طوری که در اعلامیه سازمان به مناسبت جان باختن مرضیه احمدی اسکویی از گروه نادر شایگان نام برده می‌شود و یا در «جمعیتی سه ساله» به هنگام نام بردن از گروه‌های سیاسی- نظامی وقت «جبهه دموکراتیک خلق» به عمد نادیده گرفته می‌شود. [۷]

۲- تاریخ انتشار این جزوه

در مقدمه کوتاه کتاب «حماسه سیاهکل» منتشر شده توسط نشر باران بر این تصور بودم که این نوشته بایستی پس از دو اثر دیگر حمید اشرف نوشته شده باشد چرا که حمید اشرف به هنگام نام بردن از لیست وسایل همراه گروه اعزامی به جنگ بدون نام بردن از «تحلیل یکسال...» به آن ارجاع می‌دهد [۸] اما حجم وسیع نوشته‌هایی که در حوالی سال ۱۳۵۲ الی ۱۳۵۴ توسط سازمان منتشر شد این تصور را برای من پیش آورد که ممکن است این نوشته نیز حاصل همان دوران باشد. حال با توجه به گفته بیژن فرهنگ آزاد که آن را قبل از بهار ۱۳۵۲ در تشکیلات دیده است می‌توان بازهم گفت که این اثر قبل از این تاریخ آماده شده و در اختیار مصطفی شجاعیان قرار گرفته است. البته ذکر این تاریخ جدید کار را برای کسانی که بر این مساله پافشاری می‌کردند که حمید اشرف در حدود سال ۱۳۵۲ فرصت نگارش این نوشته را نداشته است اندکی مشکل می‌کند و آنها بایستی به دنبال دلایل تازه‌ای بگردند تا این بار ثابت کنند که حمید اشرف در حوالی سال ۱۳۵۱ نیز فرصت نگارش این نوشته را نداشته است.

۲- تفاوت‌ها و شباهت‌های «حماسه سیاهکل» با دو نوشته دیگر حمید اشرف

مقایسه «حماسه سیاهکل» با دو نوشته دیگر حمید اشرف (تحلیل یک سال... / جمعیتی سه ساله) دارای تفاوت‌ها و شباهت‌های آشکاری است. دو اثر «تحلیل یکسال...» و «جمعیتی سه ساله» از نظر اصول و قواعد

نگارشی و ویرایشی به مراتب از «حماسه سپاهکل» دارای نثر بهتری هستند. مهمترین دلیل این اتفاق می‌تواند این باشد که دو نوشته «تحلیل یک سال...» و «جمعبندی سه ساله» توسط فرد یا افرادی به منظور انتشار مورد بازبینی و ویرایش قرار گرفته‌اند. این مساله برای برخی از اعضای سابق سازمان چریک‌های فدایی خلق مانند ناهید قاجار آنقدر حائز اهمیت است که او نه تنها «حماسه سپاهکل» را از آن حمید اشرف به دلیل مشغله‌های زیاد او نمی‌داند بلکه از نقش پیرنگ حمید مومنی در نگارش «جمعبندی سه ساله» سخن می‌گوید. به گفته ناهید قاجار محتوای جمعبندی سه ساله توسط حمید اشرف گفته و در نوار ضبط شد سپس حمید مومنی براساس مطالب ضبط شده آن را تنظیم و تدوین کرد. [۹] پرواضح است که اگر حمید مومنی چنین نقشی نه در نوشتن «جمعبندی سه ساله» بلکه حتی در ویرایش آن برای انتشار هم داشته باشد کیفیت نگارشی آن با آنچه که اثر دست مستقیم حمید اشرف باشد بسیار متفاوت است.

موقعیت راوی

در دو اثر «تحلیل یکسال...» و «جمعبندی سه ساله» راوی اول شخص جمع یعنی «ما» است و به تبع از افعال جمع هم استفاده می‌شود. مانند "به این نتیجه رسیده بودیم"، "توسط رفقایبی که در شمال داشتیم"، "تماس گرفتیم"، "به اطلاع رساندیم". در «حماسه سپاهکل» برغم آنکه حمید اشرف تلاش می‌کند تا این نوشته از منظر خودش روایت شود اما موفق به این کار نمی‌شود و باز هم در موارد بسیاری راوی باز هم همان "ما" و فعل جمع را به کار برده است. حضور من راوی- حمید اشرف- در این نوشته بخصوص به هنگام نقل گفتگوها [۱۰] و شرح وقایعی که به تنهایی حضور دارد ملموس‌تر است در حالیکه در دو نوشته دیگر کاملاً از متن فاصله می‌گیرد و هرچا ضرورتی داشته باشد از خود با نام مستعار «قاسم» نام می‌برد. [۱۱]

اشاره به نام اشخاص

در میان سه اثر حمید اشرف در «تحلیل یک سال...» تلاش شده است تا از اشاره به نام اشخاص تا حد ممکن پرهیز شود ولی در همین اثر نیز به نام‌های [علی‌اکبر] صفایی فراهانی، [مسعود] احمدزاده، [ایرج] نیری، هادی بنده‌خدای [لنگرودی] و غفور حسن‌پور و... اشاره می‌شود که با توجه به زمان نگارش (اواخر ۱۳۵۰ یا اوایل ۱۳۵۱) و احتمالاً شتابی که برای آماده کردن آن متن وجود داشته است طبیعی به نظر می‌رسد. اما در دو اثر «حماسه سپاهکل» و «جمعبندی سه ساله» از نظر نام بردن از افراد جان باخته و یا زندانی تفاوتی وجود ندارد و اشخاص نه با نام سازمانی بلکه با نام واقعی خود هویت پیدا می‌کنند به طوری که در «جمعبندی سه ساله» علاوه بر اسامی جان باختگان و فعالیت‌ها و موقعیت‌های سازمانی آنها از اشخاصی مانند بهرام قبادی، اشرف دهقانی، اردشیر داور و... نام برده می‌شود. از میان این سه تن بهرام قبادی در زندان بود و اشرف دهقانی از زندان فرار کرده بود. اردشیر داور هم که در ابتدا رابط سازمان با مجاهدین خلق بود آزاد شده بود. اشاره به موقعیت سازمانی و فعالیت‌های این اشخاص همان قدر می‌توانست مساله ساز باشد که اشاره به نام افراد در کتاب «حماسه سپاهکل».

اما آنچه به نظر برخی از منتقدین عجیب می‌نماید این است که چرا حمید اشرف در صحنه وقوع رخدادها افراد را با نام‌های واقعی معرفی و یا مورد خطاب قرار می‌دهد در حالی که لاقلاً در آن زمان اطلاعاتی از نام حقیقی‌شان نداشته است. این را دیگر بایستی به حساب طنز قضیه گذاشت که حضرات منتقد فاصله بین وقوع رخداد و زمان نگارش را در نظر نمی‌گیرند و اینکه این اثر همانند «جمعبندی سه ساله» قرار است به تاریخ سازمان بپردازد و در «جمعبندی سه ساله» هم وقتی به گذشته برمی‌گردد نام‌های مستعار را کنار می‌گذارد و از افراد با نام حقیقی‌شان سخن می‌گوید مگر مواردی که هنوز نام‌های واقعی‌شان را نمی‌دانست و یا ضرورتی به نام بردن از آنها نمی‌دید [۱۲].

شاید این سوال پیش بیاید که حمید اشرف چگونه این افراد را با نام واقعی‌شان می‌شناخت؟ در روزهای پس از آن واقعه خیلی از مسائل آشکار شده بود. [۱۳] و حتی تعدادی از این نام‌ها در «تحلیل یکسال...» هم آمده بود تنها موردی که در این زمینه مرا با یک سوال اساسی روبرو کرد این بود که حمید اشرف نام واقعی "ایرج صالحی" را از کجا می‌دانست؟ آیا پس از ناپدید شدنش عباس دانش بهزادی که دوست و همکلاسی‌اش در دانشکده دامپزشکی بود این را به حمید اشرف گفته بود؟ و یا اینکه حمید اشرف با توجه به قرارهایش در تهران با ایرج صالحی از قبل او را می‌شناخت. [۱۴] نایبستی فراموش کرد که برغم تلاش بسیار برای ایجاد یک تشکیلات مخفی افراد سازماندهی شده به دلیل حضور در محافل و فعالیت‌های دانشجویی نیمه دوم دهه چهل برای هم چهره‌های ناشناخته‌ای نبودند.

اطلاعات مطرح شده در «حماسه سپاهکل»

در مورد اطلاعات موجود در «حماسه سپاهکل» می‌توان گفت که این اطلاعات شکل تفصیلی مجموعه دانسته‌هایی است که قبلاً در «تحلیل یکسال...» مطرح شده بود به انضمام مطالب تازه‌ای که برای اولین بار مطرح می‌شود. نگاهی به چند گزارش منتشر شده در روزنامه‌های فروردین ۱۳۵۰ و مصاحبه‌های پرویز ثابتی (مقام امنیتی) پس از واقعه سپاهکل نشان می‌دهد که حتی در حد اطلاع رسانی عمومی که ساواک بسیار بر آن حساس بوده و معمولاً کمتر اینگونه اطلاعات را عمومی می‌کرد بسیاری از مسائل مربوط به آن واقعه برای دستگاه امنیتی روشن شده بود و جزو اطلاعات سوخته محسوب می‌شد تا جایی که ضرورتی در مخفی کردنشان نمی‌دید. دامنه وسیع دستگیری‌ها و انتشار عکس‌های افراد تحت تعقیب نشان می‌داد که دستگاه امنیتی به اطلاعات زیادی در باره فعل و انفعال گروه دست یافته است. از این نظر تفاوت چندانی بین «حماسه سپاهکل» با «جمعبندی سه ساله» و نیز برخی از مطالب شماره‌های مختلف نشریه نبرد خلق وجود ندارد و در نوشته‌های «جمعبندی سه ساله» و نشریه نبرد خلق نیز مطالبی از چارت تشکیلاتی و شیوه کار تیم‌های عملیاتی وجود دارد که ممکن بود برای ساواک ناشناخته باشد. یکی از این موارد سوال برانگیز نام بردن از همسر سعید کلانتری به عنوان رابط افراد تحت تعقیب با اعضای زندانی گروه در حماسه سپاهکل است. حمید اشرف توضیح می‌دهد که این ارتباط توسط ساواک کشف شده بود و «دکتر جوان» بازجوی ساواک با تعقیب او توانسته بود به محل اختفای آن افراد پی ببرد. در مورد خواهر رحیم سماعتی هم حمید اشرف می‌گوید که در مورد تهیه وسایل به او دروغ گفته‌اند که وسایل را برای تیم کوه دانشکده می‌خواهند که این در حقیقت به نوعی رفع اتهام احتمالی از خواهر رحیم سماعتی است که او آگاهانه در تهیه امکانات مشارکت نداشته است.

۵- چرا حمید اشرف نویسنده این اثر است

آنچه تاکنون از دو اثر «تحلیل یکسال...» و «جمعبندی سه ساله» باقی مانده است و یا من آنها را رویت کرده‌ام نسخه‌هایی است که در بحبوحه روزهای منتهی به انقلاب در تهران منتشر شده است. نسخه‌هایی که قبل از انقلاب توسط سازمان منتشر و در چهارچوب تشکیلاتی سازمان و یا خارج از آن توزیع می‌شد فاقد نام نویسنده (حمید اشرف) بود. این روش در مورد سایر آثار منتشر شده سازمان نیز به کار گرفته می‌شد و جملگی آنها فاقد نام نویسنده بودند. در متن اصلی «حماسه سپاهکل» هیچ نامی از نویسنده اثر نیست. در مقدمه‌ای که توسط «یک هسته انقلابی» نوشته شده است از نویسنده با عنوان "رابط شهر و کوه" نام برده می‌شود، مجید طوسی به خاطر می‌آورد که نمونه اولیه‌ای که از روی آن تایپ نسخه منتشر شده سال ۱۳۶۳ آماده شد دارای یک جلد کاغذی بود که با خودکار روی آن نوشته بودند "حماسه سپاهکل / حمید اشرف" ولی هیچکدام از این موارد هنوز نمی‌تواند به طور یقین حمید اشرف را به عنوان نویسنده «حماسه سپاهکل» معرفی کند همان طور که عدم درج نام حمید اشرف در نمونه‌های اولیه «تحلیل یکسال...» و «جمعبندی سه ساله» نمی‌تواند دلیلی بر نادیده گرفتن او به عنوان نویسنده آن آثار باشد.

آنچه در «حماسه سپاهکل» همچون دو اثر دیگر حضور حمید اشرف را به عنوان نویسنده اثر پذیرفتنی می‌کند حضور روایت‌گری است که از نزدیک درگیر ماجراهایی بوده و آنها را روایت می‌کند. او کسی است که با خروج علی‌اکبر صفایی فراهانی و محمد صفاری آشتیانی و دستگیری سه تن دیگر از اعضای گروه جزو افراد لو نرفته گروه باقی می‌ماند. در دیدار تصادفی با غفور حسن‌پور متوجه می‌شود که حسن‌پور گروهی را سامان داده است. به همراه اسکندر صادقی نژاد به آنها می‌پیوندد و خیلی زود در جایگاه یکی از مسئولان گروه قرار می‌گیرد. وقتی عده‌ای از اعضای گروه در شهریور ۱۳۴۹ راهی جنگل‌های شمال می‌شوند او از رابطین اصلی بین شهر و کوه است در گزارش سفرها و دیدارهای نوبتی هر بار که خودش حضور دارد گزارش‌ها کامل و با اشاره به جزئیات ماجراها است و هر باری که دیگران به دیدار با اعضای ساکن در جنگل‌های شمال می‌روند گزارش‌ها کلی‌تر و بدون ذکر جزئیات به نقل از آنها به نگارش در می‌آید. راوی از رخدادهایی سخن به میان آورده است که تاکنون در هیچ منبع منتشر شده و یا خاطرات به نگارش درآمده سخنی از آنها نبوده است همانند گرفتاری در بندرشاه و شناخته شدن توسط بستگان ناصر سیف دلیل صفایی که در «کتاب اسم شب سپاهکل» ابعاد آن را با گفتگوهای روشن کرده‌ام. راوی کسی است که در روز ۱۶ بهمن آخرین دیدار را با گروه جنگل در بلندی‌های سپاهکل انجام داده است و پس از واقعه سپاهکل و موج دستگیری‌ها یکی از آن پنج نفری است که از آن بگرویبندها درامان می‌ماند. راوی این همه را می‌نویسد و همانند دو اثر دیگر چون روایتگر ناشناسی باقی می‌ماند.

۶- انتقادات وارده به محتوای متن

در مقدمه کوتاه «حماسه سپاهکل» به هنگام انتشار توسط نشر باران توضیح داده‌ام که "شرایط اضطرار و الزامات زیست مخفی و نیز عدم اطلاع او از همه آنچه که در پیرامونش بخصوص در زندان‌ها می‌گذشت از جمله دلایلی هستند تا بخشی از نوشته‌هایش با واقعیت‌های جاری در همان دوره همخوانی نداشته باشند." به هنگام نگارش کتاب «اسم شب سپاهکل» تلاش بسیار کردم تا با استفاده از منابع بسیار اعم از کتاب‌ها [۱۵]، نشریات و گفتگوها پاره‌ای از این ایرادات را برطرف کنم.

انتقادات مطرح شده در ارتباط با محتوای این اثر شامل دو دسته می‌شوند. نخست ایرادات مربوط به جایجایی تاریخ‌ها و یا نام افراد و یا پیشداوری در باره برخی از وقایع و شخصیت‌ها است که مورد توجه من هم بوده است ولی منتقدین چندان با این بخش مساله ندارند بلکه آن بخش از محتوا مدنظرشان است که گمان می‌برند آن نوشته‌ها نمی‌تواند از آن حمید اشرف باشد زیرا با انعکاس آنها سیمای جنبش فدایی دگرگون و خدشه‌دار می‌شود، مواردی همچون نقل برخوردهای صفایی فراهانی با اعضای گروه و یا درگیری بر سر امور جزئی به هنگام اقامت در جنگل و یا اشاره به ناامیدهایی که گاه خود، اسکندر صادقی‌نژاد و یا صفایی فراهانی دچارش می‌شدند. به نظر من اشاره به آن موارد نه تنها ضعفی را متوجه تلاش آنها نمی‌کند بلکه از نقاط بارز و قوی این اثر است. حمید اشرف آگاهانه و با احساس مسئولیت در برابر واقعیت سپاهکل بیش از هر چیز به بازسازی فضایی کمک می‌کند که چگونه عده‌ای بدون کمترین تجربه‌ای از پی انجام کاری هستند که در فضای سیاسی وقت نشدنی جلوه می‌کرد. کافی است به تعداد گروه‌هایی که تا آنوقت با هدف مبارزه مسلحانه تشکیل و اعضای آن یکی پس از دیگری لو رفته و دستگیر شده بودند توجه شود. نه اعضای گروه جنگل چریک‌های زنده‌ای بودند و نه صفایی فراهانی رهبری بلامنازع که همه از او فرمان ببرند. چه کسی می‌تواند اختلافات شخصیتی و سلوک فردی متفاوت آن افراد را انکار کند. اختلافاتی که حتما در شرایط سخت جنگل به مناقشات منجر می‌شد. اتفاقاً حمید اشرف در گزارش خود سیر رو به تکامل رابطه افراد با یکدیگر و بهبود شرایط گروه جنگل را هم از زبان خودش و هم به نقل از مهدی اسحاقی توضیح می‌دهد و احساس غرور می‌کند. روح نوشته حمید اشرف قبل از آنکه در تمجید و ستایش از اعضای گروه جنگل باشد بازتاب دهنده شرایط سخت و ناامیدکننده‌ای است که حرکت گروه جنگل در بستر آن آغاز شد. در نگاه حمید اشرف دستگاه امنیتی تنها مانع راهشان نبود بلکه هر اتفاقی که در چرخه زندگی عادی امری معمولی و نه چندان مشکل ساز بود در شیوه زیست مخفی می‌توانست مخاطراتی را به بار بیاورد مواردی همچون بدمستی یک پاسبان شهربانی در خلخال و کشیده شدن پای حمید اشرف و همراهانش به شهربانی، تصادف حمید اشرف و اسکندر صادقی نژاد در جاده‌های شمال، مشکوک شدن دو پاسبان در رشت به ماشین حامل اعضا در حالیکه اعضای گروه جنگل در حمام بودند، حضور حمید اشرف به همراه فولکس ناصر سیف دلیل صفایی در بندر شاه (زادگاه سیف) و به درد سر افتادن آنها توسط بستگان سیف. این موارد جزئی است که در نگاه تاریخی به «حماسه سپاهکل» اعتبار می‌دهد و شرایط را آنگونه که بود بازخوانی می‌کند اما در نظر و نگاه کسانی که همچنان برای سپاهکل ساحت حماسی قائل هستند اینگونه نوشتن که در "نقدشان" داستان‌سرایی نام گرفته است نه از حمید برمی‌آید و نه ضرورتی داشت. در نگاه و نقد این افراد همه جوانب آن واقعه در یک اوج حماسی بدون اشاره به تلخکامی‌ها و ناگواری‌های آن شیوه مبارزه خلاصه می‌شود و منابع مورد وثوق نیز همان منابع معدودی هستند که قبلاً منتشر شده بودند اما در روند پژوهش تاریخی همه چیز متفاوت است و امروزه به سختی می‌توان بررسی گذشته را با همه دشنام‌ها و طرح اتهامات واهی در چهارچوب ادبیات سیاسی آن گذشته خلاصه کرد. شرایط و الزامات زیست مخفی بسیاری از وقایع آن شیوه مبارزه را از نگاه دیگران پوشیده داشته است. چگونگی نگارش و انتشار «حماسه سپاهکل» یکی از این موارد مبهم است که هنوز همه جوانب چگونگی نگارش و انتشار آن روشن نشده است نه با طرح اتهامات واهی می‌توان اصلت این اثر را نادیده گرفت و نه با طرح همان اتهامات می‌توان مانع از بازگویی بخشی از تلخکامی‌ها و نادرستی‌های آن شیوه مبارزه شد. جنبش چریکی فداییان خلق در دهه چهل و پنجاه بخش جدایی‌ناپذیر تاریخ معاصر ما است می‌توان با شیفتگی تمام از آن یاد کرد و یا با آن از در مخالفت درآمد ولی نمی‌توان از جان‌های شیفته‌ای یاد نکرد که با آمال و آرزوهای بزرگ انسانی خود پا در آن راه پر مخاطره گذاشتند. یادشان در چهل و ششمین سالگرد واقعه سپاهکل گرامی باد.

[۱] - روحانی (زیارتی)، سیدحمید، نهضت امام خمینی - جلد سوم، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، خرداد ۱۳۷۲.

[۲] - نادری، محمود، چریک‌های فدایی خلق از نخستین کنش‌ها تا انقلاب ۱۳۵۷، جلد اول، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، بهار ۱۳۸۷.

[۳] - در اواخر دهه هفتاد وقتی که تحقیق بر روی کتاب بیوگرافی مصطفی شجاعیان را آغاز کردم از چند منبع

اسنادی به دست من رسید. او اسناد و مکاتبات اداری و شخصی‌اش را در یک مجموعه در نزد یکی از یاران دیرینه‌اش به امانت گذاشته بود که در اختیار من قرار گرفت. نوشته‌های سیاسی و اجتماعی شعاعیان شامل بخش‌های مختلف می‌شد. پاره‌ای از آنها قبلاً توسط زنده یاد خسرو شاکری (انتشارات مزدک) منتشر شده بودند. به این آثار بایستی چند کار منتشر شده توسط انتشارات انقلاب در سال ۱۳۵۸ را نیز اضافه کرد. بخش دیگری از آثار چه به صورت دست‌نویس و چه تایپ شده هیچ‌گاه انتشار عمومی نداشت ولی به لطف یارانش در اختیار من قرار گرفت.

[۴]- بخشی از اسناد و انتشارات سازمان توسط اعضای شاخه مشهد که در حوزه نشر فعال بودند در دبه‌های پلاستیکی جاسازی و در اطراف مشهد به خاک سپرده شد. متأسفانه پس از انقلاب هیچ تلاشی برای بازیافتن دوباره آن اسناد صورت نگرفت. (گفتگو تلفنی با ناهید قاجار) به این کاستی بایستی به نابودی اسناد خارج از کشور سازمان در لبنان در نتیجه حمله اسرائیل به مواضع گروه‌های فلسطینی نیز اشاره کرد (به نقل از کتاب روابط برون مرزی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران تا بهمن ۱۳۵۷، نوشته حیدر تبریزی، چاپ باقر مرتضوی- آلمان، ۱۳۹۵)

[۵]- گفتگوی تلفنی با مجید عبدالرحیم پور.

[۶]- شش نامه سرگشاده به سازمان چریک‌های فدایی خلق، انتشارات مزدک ایتالیا، ۱۳۵۵، صفحه ۳۸.

[۷]- "مختصری از زندگی انقلابی فدایی شهید رفیق مرضیه احمدی اسکویی" نبرد خلق شماره ۳، ص ۱۴ و نیز نگاه شود به «جمع‌بندی سه ساله»، نگاه، ۱۳۵۷، ص ۴۰.

[۸]- حماسه سیاهکل، نشر باران، ص ۱۵.

[۹]- گفتگوی تلفنی با ناهید قاجار. او همچنین می‌گوید: وقتی که در یک خانه سازمانی واقع در شهر مشهد مستقر بوده است به این نوارها گوش داده است.

[۱۰]- گفتگو با اسکندر صادقی‌نژاد، ابراهیم نوشیروانپور، اسکندر رحیمی مسچی و.....

[۱۱]- در حماسه سیاهکل به هنگام تشریح چارت تشکیلاتی با همین نام (قاسم) به موقعیتش اشاره می‌کند.

[۱۲]- در «حماسه سیاهکل» از دونفر با اصطلاح "بانکی‌ها" یاد می‌کند و نیز به نام کسی که آنها را از کوه آورده بود اشاره نمی‌کند. در «جمع‌بندی سه ساله» نیز از فرد ناشناسی سخن می‌گوید که تشکیلات را ترک کرده و رفته بود.

[۱۳]- علاوه بر گزارش‌های مفصل روزنامه کیهان در چند شماره فروردین‌ماه ۱۳۵۰ در اسناد به جا مانده از همان سال می‌توان به جزوهای تایپی با نام «زندگی‌نامه مختصر شهدای یک سال اخیر تهران» اشاره کرد که در آن به زندگی‌نامه برخی از جان‌باختگان حادثه سیاهکل می‌پردازد.

[۱۴]- امید است روزی ایرج صالحی خاطرات آن روزهایش را به نگارش در بیاورد در آن صورت بهتر می‌توان به این پرسش و برخی از ابهامات هنوز موجود مربوط به روزهای منتهی به واقعه سیاهکل پاسخ داد.

[۱۵]- در ارتباط با انتقاداتی که در مورد ارجاعات من به کتاب «چریک‌های فدایی خلق از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷» و کتاب «نهضت امام خمینی، جلد سوم» شده است ذکر این نکته لازم است که این دو کتاب اسناد مهمی در ارتباط با گذشته سازمان دارند که نمی‌توان اعتبار خود اسناد را زیر سوال برد البته بحث در مورد محتوای این دو اثر خارج از موضوع این نوشته است که قبلاً در مقاله «جاودانگی و بقا» منتشر شده در فصلنامه باران شماره ۲۶- ۲۷ (بهار- تابستان ۱۳۸۹) به طور مفصل به آن پرداخته‌ام.

مقدمه
北京人民革命軍事委員會

۱- هدف از نشر "حماسه" سیا هکل" توسط "هسته" ما بازگو کردن دقیق آن است، به خاطر آن دو جنبه تحریریه برای حرکت بعدی، چون ما معتقدیم بازماندگی (امپریالیسم - ارتجاع) در جهان نفس می‌کشد و قدرت معاشی می‌کند، تنها راه نجات نوده و طبقه کارگران جنگ آن، توسط عالیترین شکل مبارزه و گسردن آن در سطح جهان صورت می‌گیرد، ولو آنکه اشکال دیگر نیز، در همه حال در جوار این شکل مبارزه قابل اجرا باشد.

۲- تجربیات "جنبش مسلحانه" پیشتر "علاء امپریالیسم - ارتجاع در میان ایران یکی از ظریف ترین، دقیق ترین و بیواثرترین تجربیات جهانی به هم خود می‌باشد، چون موقعیت "مسلحانه" از نظر اقتصادی و سیاسی برای امپریالیسم جهانی است، لذا شیوه کاربرد انقلاب جهانی نیز علیه حرکت پاترنیستی از ویژگیهای خاصی برخوردار است. امپریالیسم در جنبه وضعی از سوخ در سازمانها و گروه‌های خودی بیشترین نفوذ را در جنبش مسلحانه، سیزده اگر این گروه‌ها سازمانها به عالیترین شکل مبارزه بی نبرده باشند، با تجربیات اخیری که ضد انقلاب جهانی از جنبشهای مسلحانه کسب کرده، حرکاتی را نیز برای نفوذ در سازمانهای چریکی انجام میدهد که شناختن آن خود مطلب دیگری است و در این مختصر نمی‌گنجد.

۳- برخلاف گفته‌ها و شنیده‌ها "جنبش سیا هکل - تهران" سه گروه جزئی نبود، اگرچه گروه جزئی بویژه آنها که در ایران ماندند به تنگنای آزمایزه مسلحانه معتقد بودند که بعدها آنرا نبود در ایران قابل اجرا نمی‌دانستند؛ نفوذ ساواک در گروه توسط فردی بنام "علاء شهبازی" با نام مستعار اسلامی که عضو تشکیلات تهران حرب بوده بود و معرفی این فرد به گروه و حمایت از او توسط جزئی، خود داستان جداگانه‌ای دارد، ولی گفتن دارد که ساواک برای سوخ در گروه‌های نیمه مسلح بخصوص در گروه جزئی هدفهای درازمدتی را دنبال می‌کرد که نتایج آن در زندانهای شاه و سیاستها تیکه سعد از ضربه سال ۵۵ چریکهای فدایی انجام داد - و موقعیتی که در زمان خیزش ۲۲ بهمن برای افسر اراد با زمانده گروه جزئی کسب میکرد و انشعابهای بی در بی در درون چریکهای فدایی از سال ۵۵ به بعد - از آن جمله بود.

۴- بهر رو "حماسه" سیا هکل " که توسط یکی از اعضای اصلی گروه (سیا هکل - تهران) و رابط شهر و کوه نوشته شده و تا بحال نیز منتشر نگردیده، به سه دلیل توسط "هسته" ما منتشر میگردد:

نظامی، سیاسی، فرهنگی
الف - فرهنگی

انجام ایدئولوژیکی و سپاه دادن به وضعیت فکری افراد گروه جدید تا خه‌های شهر و چهره در جنگ مسلحدرستی انجام نگرفته بود، با وجود تشویرسین عایی نظیر رفیق بویان و رفیق احمدزاده هنوز تشویر جنبش مسلحانه پیشتر برای افراد گروه هم نشده بود، در یک کلام " جنبش مسلحانه" پیشتر " بطور کامل تشویریه نشده بود، اگرچه فرهنگ کارگری با ابعاد مختلف خود در افراد جنبش نفوذ داشت و اشکال برجسته و انسانی آنرا در ذره ذره کلمات جزوه و اعمال و رفتار رفقا در تمام لحظات میتوان مشاهده کرد و برآستی میتوان از آن آموخت.

ب - سیاسی

گروه قبل از آنکه تشکیلات خود را در شهر آماده نبرد مسلحانه و ضربه زدن به ضد انقلاب نماید و قبل از آنکه به توافق کامل در مورد این عمل برسد و به جهات دیگری که بطور کامل در جزوه آمده، جمله به پاسکاد سیا هکل را آغاز میکند و رهبری اصرار دارد از این جمله "تسلیم مسلحانه"

را نتیجه بگیرد، غافل از آنکه در شرایط "استفاد"ی حاکم، درین فرآیند مسلحانه، بخودی خود "بتلیخ" نیز بیفتد. استراتژی و "سازره" مسلحانه هم استراتژی وهم ناکتیک است. ولی گروه توسط این سیاست اشتباه آمیز هزینه دیگری را زمینگیر خود وارد می سازد.

بنظری ج -

آنطور که در گروه مشخص شده، گروه جنگل ما آنکه برآسر جنگلهای گیلان قسمتی از مازندران را شناسایی کرده بود و بعد از اولین ضربه جویایستی طبق اصول "استراتژی عمل مسلحانه" خود در جای صریح زده توقف نکند و "حرکت مطلق" را در نظر داشته باشد، متوقف می شود و استراتژی "کانسئون" را به مرحله اجرا در می آورد. و این شناختن و عمل نکردن در تئیسق هدفهای استراتژی نظامی، یکی دیگر از عوامل مهلک ضربه پذیری بوده است.

زنده بساد جنبش مسلحانه بیشتر

مرگ بسر ارتجاع - امیرالمؤمنین

تئیسریک "هنه" انقلابی

شانزدهم بهمن ماه ۶۳

بعد از آنکه گروه جزئی، از دهنش فرجه خورد و بیژن غرضی و جمدن از رفقا دستگیر شدند. (که در این یادداشت‌های مختصر، آثارهای نه‌چندان مربوط بدان، به‌شماره می‌آید. اینکه خود رفقای مزبور روزی تا این امر بطور مفصل بپیرد رسید) افرادی باقی‌مانده گروه با اینکه تحریکات بسیار اندکی از زندگی و مبارزه در کوه داشتند تصمیم گرفتند برای رستن از فرجه‌های دشمن، در صورت کوچک‌ترین خطری بگوه برسند زیرا آنها همه بصورت علمی زندگی میکردند و امکان دستگیری دشمن به آنان آسان بود.

چنین ضرورتی خیلی زود احساس شد. پنج تن از رفقا [افشار، جویا نژاد، کیا نژاد، معاری، سعیدی] در سن به‌گوه رفتیم، اما زندگی در کوه دشوارتر از آن بود که ما تصورش را داشتیم. زیرا بدون هیچ نوع تدارک فیلسی آبرو آغاز کرده بودیم. بعد از یک هفته اقامت در کوه به شهر برگشتیم و هر کس سرکار خود رفت تحریکات این یک هفته زندگی در صورت باقی بودن فرصت نوشته خواهد شد) سعید گلانی با زن و بچه خود خانه‌ای خرید که زندگی نسبه مخفی خود را آغاز کند. حسیور که از سبب نیازان های گروه بود خانه جداگانه‌ای داشت. من هم اطاق دیگری داشتم و همه‌مان زندگی علمی ادامه میدادیم. سعید گلانی در این دوران جزئی بود و ما در سعیده ملاقات او میرفت و خیرهای زندان را می‌آورد و این اخبار و پیام‌ها توسط زن سعید که سفا نه ما در سعید رفت و آمد داشت به رفقا میرسید. جزئی از راه همین ارتباط "اسلامی" زانه افراد گروه معرفی گردیدند. افرادی همگاری او همساز و ادامه دهنده. "اسلامی" که سعید هم رژیم خود را مطبوعاً نشر او را مود "هزار چهره" نامید، عضو تشکلات تهران محسوب شده بود و از جانب خود رژیم ما مور فعالیت و جاسوسی در آن تشکلات و در صورت امکان با بزرگوارهای هم‌اثر بشمار می‌آمد. او هیچ‌نوع زرنکی خاصی نداشت و خلایقیت ذهنی او بسیار عمل چندانی نمی‌نواست از خود بروز دهد و سرور فرمانی را که بخواهد میداند مومیز اجرا میکرد. رفقای ما از این بزرگوار توسط بیژن جزئی سالم و مورد اعتماد معرفی شده بود. در مورد او شریعت زیادی ننمودند، مگر سفا من برای یک نقلی آشنا به بزرگی مصوب میشود! علاوه بر این او کارهایی را برای گروه انجام میداد که عملاً مفید بود که در صفحات بعد به آنها اشاره میشود. این هم عامل دیگری بود که اعتماد رفقا را نسبت به او برپا نگه داشت. این همسگاری نیرنگ آمیز مدتی بعد اولین شمر خود را داد و "اسلامی" سرق را مسترکی که ما خریدی و اعتماد داشت هر دو را با داد و آنها دستگیر شدند. اما رفقا هنوز هم سنا به سفارش جزئی رابطه خود را با "اسلامی" ادامه میدادند. اعتبار جزئی بی‌بغامت داد به تر است بعضی رفقا ایران را ترک گویند و اسلامی تهیه مقدمات این سفر را بعهده گرفت و کار تهیه گذرنامه‌ها و سایر مقدمات لازم را به اتمام رساند و روشن است که این امکانات بوسیله پلیس برای اسلامی فراهم میشد و هدف از آن دام‌شاهان برای پنج تن از رفقا بود که هنگام عبور از مرز ساحتی و یکجا بجنگ پلیس بیفتند، پلیس از راه‌های دیگری برای دستگیری رفقا شنایی بخرج نمیدادند اما در دست یافتن به همگی آنان را در یک زمان از دست ندهد. اما در همین مواقع بود که رابطه جزئی با رفقا - زن سعید شناخته و تعقیب شد و خانه مخفی و جمعی رفقا بدین ترتیب لو رفت. خانه بیشتر از جانب مزدوران ساواک مورد شناسایی بود که یکی از رفقا "دکتر جوان" یکی از مزدوران معروف ساواک را در آن حوالی دیدند و به خاطر سابقه قبلی دیدار او را شناخت و به سایر رفقا اطلاع داد که خانه را ترک گویند. رفقا شتابزده به این کار اقدام کردند و تحت تعقیب پلیس از منطقه گریختند اما بزودی متوجه شدند کیف حاوی مدارک گذرنامه و غیره را جا گذاشته‌اند، چاره‌ای نبود باید هر طور بود به یک ریسک دست میزدند و کیف را نجات میدادند، زیرا رفقا غافل از اینکه گذرنامه‌ها بدست خود پلیس شهبه شده در آن موقعیت احتیاج میرسسی احساس میکردند که از ایران خارج شوند و دست زدن به چنان ریسکی به خطرات احتمالی می‌آرزید. رفیق سفاری این وظیفه را بعهده گرفت و بخانه برگشت. زن سعید که بعد از آنها متوجه جا ماندن کیف مدارک شده بود پشت پنجره ایستاده بود و بعضی دیدن رفیق سفاری کیف را بطرف او پرتاب کرده بود. رفیق باز هم تحت تعقیب پلیس پس از دویدن مسافت زیادی از محل حادثه دور شد و خود را بعداً بدرفقار رساند. رفقا موافقتاً بعضی حسیور رفتند و مدتی هم کنار دریا حاضر زده واقفان کردند. چون فصل تابستان بود اینکار

کاملاً عادی بنظر میرسید. اواسط تابستان ۴۷ بود که این ماجراها اتفاق می افتاد. رفقا با هوشیاری بیشتری با اسلحه رابطه گرفتند. مثلاً برای خروج از ایران دیگر کاملاً ناسخ سفرا و نشدند. قرار جتن شد که دوش از رفقا (صفاری و صفایی) از مرز گذرند و سوارا بسکه پیام سلامتیشان را برای رفقای دیگر فرستادند. آنها هم از مرز خارج شوند. قسمتی از سرتا مه دشمن بدینسان با شکست مواجه شد و او را مجبور به محاسبه ای دیگر کرد. محاسبه صورت گرفت. نتیجه این بود "خروج دوشفراز مرز در ازای دستگیری سه نفر باقیمانده" و نقشه اجرا شد. اسلامی راهنمایی دوره ای را در خروج از مرز بعهده گرفت. او عملت های یک جاسوس را با تمام بیستیها و ردالنهاش یکجا داشت. با اینکه دشمن در ازای خدمات او برای سه عنصر با ارزش به او مزد زیادی می پرداخت ولی او هیچ شرمی را برای نیایدی ار دست نداده بود. سرمرزیه رفقا وانمود کرده بود که کیف پولش را همراه نیاورده و باید به دلالتی که قرار بود رفقا را از مرز بگذرانند پولی بپردازد... گرچه رفیق صفاری با هوشیاری متوجه ضرورتی که می شود. خودش نیز وانمود میکند که پول زیادی همراه ندارد. ولی ناگزیر میلی به او میدهد. رفقا با گذشتن از خط العرب به مصر میروند و از آنجا عازم بغداد می شوند و پیام سلامتی خود را برای رفقای باقیمانده می فرستند. رفقا اجوبه سزاده. گمانزاد، کلانتری یا در باغات این پیام عازم سفر می شوند و سوسله سردی بنام (محمد عربی) که خود از یاران اسلامی بوده لو میروند و دستگیر می شوند. در حالیکه تصور می کردیم که سلامتیشان از مرز گذشته اند و مدتها بعد از دستگیری آنها آگاه شدیم.

اواسط تابستان ۴۷ رفقا صفایی و صفاری در خربشیر ماعور از خط العرب به مصر وارد شدند و از آنجا عازم بغداد می شوند. از آنجا پیام سلامتی خود را برای رفقای که در ایران منتظر بودند می فرستند. در بغداد جایی را نمی شناختند ناگزیر به مسافرانتهای میروند و از آنجا سوسله ماعوران نامان امنیت عراق را هشی رندان می شوند و مدت سه ماه با سایر زندانیان سیاسی بسر می برند. در آن زمان عبدالسلام عارف در عراق حکومت میکرد. در تمام مدت دولت عراق رفقا را تهدید می کرده است که قصد دارد آنها را به دولت ایران تحویل دهد. از این تهدیدات که بگذریم رفقا در زندان بغداد هم چنانچه ضرورت زندگی یک مبارز را آرزای است. تجارت بسیاری آموخته بودند. هم بلولهای آنها را کردهای با رزانی تشکیل میدادند. رفقا از تعصب افراطی آنها در حق ملامطی تعریفها میکردند و از ایمان شکفتی که آنها نسبت به ملا داشتند. با زندانیان سیاسی رفتار چندان خوبی نمی شد. بکبار که زندانیان به رفیق دستور داده بود که زندان را جا رو کنند. رفیق صفایی با او گلابی زنده و کتک کاری مغلطی راه انداخته بود. اما در این مورد او را تنبیه نکرده بودند. سه ماه بعد حسن البکر با یک کودتا در عراق به سر کار می آید. او که نسبت به گذشتگان خود مترقی بوده کلیه زندانیان سیاسی را آزاد میکند. در این بین ما هم تکلیف رفقا را معلوم شده است. دولت عراق قصد داشته آنها را به اردن بفرستد در حالیکه او با شاه ایران برای رفقا فرقی چندانی نمی کرده. زیرا که بدست آورده شدن همان بود و تحویل دادنشان به دولت ایران توسط ملک حسین همان. از اینرو رفقا درخواست میکنند که آنها را تا مرز سوریه برسانند. از جانب دولت عراق آنها در نقطه ای پیماده میشوند و بعد از مقدار زیادی پیماده روی سه اطاقک مرز داری می رسند. آنجا با عربی شکسته بسته به ما مورین میگویند که ایرانی هستند و قصد دارند به فدشیان فلسطین بیایند. رسم معمول ما مورین مرزی در حق این گونه افراد گویا چنین بوده که آنها را بکسر بزنند و بفرستند. و در مورد رفقا هم چنین قصد داشته اند. تعادفا "دوشفراز فدشیان برای انجام کاری در همان لحظه به اطاقک مرز داری مراجعه میکنند که ضمناً از نفوذ نسبی هم برخوردار بوده اند. آنها از سخنان رفقا جسته و گریخته می فهمند که آنها چه مددی دارند و چون از رفتار افسران سوری نیز در این مورد باخبر بودند وانمود میکنند که رفقا از جمله فدشیان هستند که عضو سازمان آنها می باشند و غریبه نیستند. و بدینسان رفقا از درد سردیگری رها می شوند و همراه فدشیان برآه می افتند. هنوز مقداری راه نرفته اند که به فرمانده خود فدشیان مذکور مرصی خورند. فدشیان مرانب را با اطلاع فرمانده خود می رسانند. فرمانده رفقا را برانداز میکند و بعد میگوید: ولشون کشید. شاید جا سوس باشند. و آنها رفقا را به حال خود وا می گذارند. رفقا یکبار دیگر دچار سرگردانی میشوند بی آنکه نامید شوند. و هنوز چند لحظه نگذشته همان